

تطبیق و تحلیل تصویر «منجی» در شعر معاصر

(با تکیه بر آرش کمانگیر، مرغ آمین و کسی که مثل هیچ کس نیست)

۱- دکتر سعید بزرگ بیگدلی

۲- دکتر سارا حسینی

چکیده

در تاریخ بشر، دزدگی از وضعیت فعلی و میل رسیدن به وضعیت مطلوب، سبب نیازمندی انسان به حضور نجات‌بخش بوده است. در ادیان و مذاهب مختلف، منجیانی در نام‌های گوناگون و به اشکال مختلف و در مقاطع متنوع تاریخی ظهور خواهند کرد و برای رهایی بشر از رنج ناملازمات تلاش نموده و او را به سوی شرایطی آرمانی سوق خواهند داد. در آثار ادبی نیز به تبع نگاه انسان به ظهور منجی در زندگی واقعی، آثاری ادبی با خلق تصویری از منجی پدید آمده‌اند. در شعر معاصر فارسی و در میانه سالهای دههٔ چهل تا آغاز دههٔ پنجاه، سه شعر با عنوان‌های آرش کمانگیر از سیاوش کسرای، مرغ آمین از نیما یوشیج و کسی که مثل هیچ کس نیست از فروغ فرخزاد سروده و منتشر شده‌اند. در پژوهش حاضر، سه اثر مذکور از ده وجه مورد بررسی قرار گرفته‌اند و وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها، بررسی و تحلیل شده است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که اشعار آرش کمانگیر، مرغ آمین و کسی که مثل هیچ کس نیست با وجود تفاوت‌هایی که در دیدگاه شاعران آن‌ها وجود دارد، در اغلب موارد، تصویری همسو و همسان از منجی ارائه داده‌اند.

کلمات کلیدی: منجی، شعر معاصر فارسی، سیاوش کسرای، نیما یوشیج، فروغ فرخزاد

۱- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس bozorghs@modares.ac.ir

۲- دانش‌آموخته رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام (نویسنده مسئول) sara.hosseini42@yahoo.com

مقدمه

منجی خواهی در سراسر تاریخ بشر، امری تکرارشونده بوده است. در ادیان و مذاهب مختلف، در فرقه‌های سیاسی و اعتقادی و نیز در میان طبقات اجتماعی گوناگون، اغلب برای رهایی از وضعیت نامطلوب موجود، پیروان این آیین‌ها، فرقه‌ها و طبقات مختلف، خواستار حضور یک منجی، نجات‌بخش و رهاننده در زندگی خود شده‌اند. در واقع «منجی می‌تواند آن عاملیتی باشد که خواسته و مطالبات یک فرد را برآورده کند، در حالی که عکس آن هم صادق است. منجی می‌تواند یک فرد باشد که مطالبات جمعی را برآورده سازد و در حالتی دیگر، منجی می‌تواند یک مجموعه سیستماتیک باشد که خواسته یک فرد یا جمع را برآورده سازد» (صالحی و دیگران، ۱۴۰۴: ۶۴). میل برون‌رفت از وضعیت نامطلوب و ساختن جهانی مطلوب، امری فراتر از خواست‌های اعتقادی است. در واقع طلب منجی، محدود به ادیان و مذاهب و فرقه‌های اعتقادی نمی‌شود و اغلب در ابعاد فردی و اجتماعی زندگی انسان نیز بروز می‌کند که در عین حال ممکن است هیچ پیوندی با مذهب و آیین و اعتقاد آن فرد یا افراد نداشته باشد.

درباره غایت میل منجی خواهی نمی‌توان تاریخ یا حادثه مشخصی را معین کرد، زیرا تا زمانی که ظلم و بیداد و نابرابری اجتماعی در موقعیت‌های عمومی و خصوصی زندگی افراد وجود داشته باشد، همواره خواست و میل منجی خواهی نیز وجود خواهد داشت. این که منجی گرایی در نسبت با چه وضعیتی از جمله مسائل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و عقیدتی رخ می‌نماید، امری است متغیر که در هر حالتی و در هر میل به برون‌رفت از وضعیت کنونی، به گونه‌ای متفاوت بروز می‌یابد و بسته به نوع جامعه‌ای که در آن ظهور می‌کند و نیز در موقعیت زمانی خاص آن، شکلی متفاوت خواهد داشت.

در بررسی ادیان ابراهیمی و غیرابراهیمی از جمله زرتشتی، یهودیت، مسیحیت، اسلام و ادیان شرق آسیا مانند بودائیسیم، هندوئیسم، میترائیسیم، آیین مانی و ... با وجود تفاوت‌هایی که در خصوصیات منجی، زمان ظهور و نیز

چگونگی ظهور او وجود دارد، در یقین به ظهور منجی، نوعی اشتراک عقیده دیده می‌شود. «همه این ادیان و پیروان آنها، امید به آمدن و ظهور فرد نجات‌دهنده‌ای را دارند که پس از ظهور، دنیا را بهتر از قبل می‌کند و آنان را به آرزوها و خواسته‌های قلبی‌شان که همان تحقق عدالت و زندگی در دنیایی پاک و خواستنی است، می‌رساند» (ستاری و رشیدی، ۱۳۹۴: ۷۰).

در آیین زرتشت، «سوشیانت» یا «سوشیانس» منجی موعود است؛ زرتشتیان طول جهان را به دوازده هزار سال و چهار دوره سه هزار ساله تقسیم کرده‌اند، آنها بر این باورند که در سه هزار سال آخر از این دوازده هزار سال، «در آغاز یازدهمین و دوازدهمین دو تن از پسران زرتشت ظهور خواهند نمود. در انجام دوازدهمین هزاره، پسر سوم یعنی «سوشیانس» پدیدار گشته و جهان را نو خواهد نمود» (محمدی ارانی، ۱۳۸۶: ۳۸).

در دین مسیحیت نیز، نجات‌دهنده، همان عیسای مسیح است که در متون عبری به صورت یشوع، یهوشاعا و یسوع آمده است، اما در متون عربی، یسوع به شکل عیسی درآمده است. «انجیل نیز این واژه را خداوند نجات‌دهنده معنا کرده که امت خویش را از گناهانشان خواهد رها کند» (اخلاقی و فروسی‌نیا، ۱۳۹۹: ۹۷). در آیین یهودیت نیز، «ماشیح»، نجات‌دهنده آخرین است که از خانواده داوود، همان داوود یا کسی شبیه به اوست. در دین اسلام نیز، گروهی از مسلمانان بر این باورند که «مهدی» در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و صلح و عدالت و راستی را در سراسر جهان خواهد گسترانید. در آیین هندو نیز، منجی کسی است به نام «کلکی» و در آیین بودا «میتریه» نامیده می‌شود. علاوه بر این‌ها در اساطیر اسکاندیناوی و سلتی، بومیان آمریکا، اساطیر آفریقا، چین و ژاپن نیز اعتقاد به منجی دیده می‌شود (جلالی، ۱۳۸۷: ۱۴۰-۱۳۲).

یادآوری این نکته حائز اهمیت است که میان دو واژه موعود (وعده داده شده) و منجی (نجات دهنده) نوعی قرابت معنایی وجود دارد، اما موعود گرایی ذیل مفهوم گسترده تری به نام منجی گرایی قرار می گیرد. به عبارت دیگر «موعود، منجی خواهد بود، اما منجی، فقط موعود نیست» (صالحی و دیگران، ۱۴۰۴: ۶۰).

پرداختن به شکل ظهور منجی در آثار ادبی، کار تازه ای نیست، اما از آن رو که به ما نشان می دهد هر اثر ادبی به صورت مجزا تحت تأثیر چه جریان هایی پدید آمده حائز اهمیت است. «هر فرد در طول زندگی خود با میدان های متفاوت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی درگیر است و حرکتهایی که درون این میدان ها رخ می دهد، آگاهانه و ناآگاهانه بر زندگی او تأثیر می گذارند. یکی از این میدان ها، میدان ادبی است که در عین ارتباط تنگاتنگ با دیگر میدان ها، دارای ساختارها و قواعد خاص خود است» (رویانی و حاتمی نژاد، ۱۳۹۳: ۶۹). بدین ترتیب، پرسش اساسی این پژوهش این است که میدان ادبی آثار مورد بحث - که در پژوهش حاضر، شعر آرش کمانگیر از سیاوش کسرای، شعر مرغ آمین از نیما یوشیج و شعر کسی که مثل هیچ کس نیست از فروغ فرخزاد است - تحت تأثیر کدامیک از میدان های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی پدید آمده اند.

پیشینه پژوهش

پژوهش های بسیاری به مفهوم منجی در ادیان و آیین های مختلف پرداخته اند، همچنین مقالات ادبی فروانی نیز این مفهوم را در داستان ها، رمان ها و اشعار گوناگون بررسی نموده اند. از آن رو که موضوع بررسی پژوهش حاضر آثاری از فروغ فرخزاد، سیاوش کسرای و نیما یوشیج است، مهم ترین آثاری که بر اشعار این شاعران تمرکز نموده اند عبارتند از:

ستاری و رشیدی (۱۳۹۴) در مقاله «بررسی کهن‌الگوی منجی در شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» فروغ فرخزاد»، نشان می‌دهند که کهن‌الگوی منجی از انواع مایه‌ها، انگاره‌ها و مفاهیم مشترکی است که میان جوامع و فرهنگ‌ها و ادیان مختلف وجود دارد؛ منجی فردی است که در زمانی خاص اصولاً زمان پایان دنیا که دوره اوج سختی‌ها و بدبختی‌های انسان و سلطه تاریکی و پلشتی‌ها در این دنیاست، ظهور می‌کند. این اندیشه در شعر فروغ به ویژه در آخرین مجموعه شعر او، کسی که مثل هیچ کس نیست، جزو دغدغه‌های اصلی شاعر به شمار می‌آید. مقاله «بررسی تطبیقی مفهوم منجی در شعر فروغ فرخزاد و نزار قبانی» از شیخ و دیگران (۱۳۹۵) نیز از جمله پژوهش‌هایی است که به مفهوم منجی در شعر فارسی نظر داشته است. نویسندگان این مقاله بر این باورند که نزار قبانی و فروغ فرخزاد به عنوان بخشی از جریان شعر معاصر عربی و فارسی، با دو شعر «در انتظار غودو» و «کسی که مثل هیچ کس نیست» به ترسیم چهره منجی در ادبیات خویش پرداخته‌اند. امید به زندگی و ظهور منجی حیات‌بخش در شعر فروغ تجلی بیشتری یافته است. طولانی بودن انتظار، منجر به توسل به واسطه گردیده و واقعیت وجودی منجی، فوق‌العاده و ماورایی بودن او را در نگرش هر دو شاعر تثبیت کرده است. کافی و حاتمی (۱۴۰۱) نیز در مقاله «بررسی فرجام‌گرایی در شعر معاصر ایران (با تکیه بر سروده‌های احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد و سهراب سپهری)» به بررسی مضامین فرجام‌گرایانه در شعر معاصر ایران پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که در اشعار شاملو، اخوان ثالث، فروغ و سپهری، در اکثر موارد، نگاه بدبینانه و سرشار از یاسی به فرجام جهان و آینده تاریخ وجود دارد.

اغلب پژوهش‌هایی که به شناخت تصویر منجی در شعر فارسی معاصر پرداخته‌اند، آثار فروغ را مدّ نظر داشته‌اند، اما دو اثر دیگر یعنی آرش سیاوش کسرابی و مرغ آمین نیما از این منظر در هیچ پژوهشی مورد نقد و بررسی قرار نگرفته‌اند. علاوه بر این، بررسی تطبیقی سه اثر مذکور، کار نوی است که پیش از این در هیچ یک از آثار منتشر شده

فارسی تا آنجا که نگارندگان مقاله به آن دسترسی داشته‌اند، وجود ندارد. از این رو پرداختن به این موضوع، شناخت نگاه هر سه شاعر و مقایسه دیدگاه آن‌ها در باب مفهوم «منجی» کاری بدیع خواهد بود.

جریان‌شناسی سه اثر

در پژوهش حاضر، سه شعر از سه شاعر در میانه سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۲ انتخاب گردیده است. هر یک از این اشعار، تصویری از «منجی» ارائه داده‌اند که شناخت نقاط اشتراک و افتراق آن‌ها می‌تواند نمونه‌ای از نگاه شاعران معاصر در برابر نگاه کلاسیک به منجی باشد. پیش از بررسی این آثار اشاره به این نکته ضروری است که «برای درک درستی اثر هنری می‌باید که زمان آفرینش آن را در نظر گرفت. شناخت زمانی اثر هنری این را بازمی‌نمایاند که ضرورت‌های حاکم بر اثر هنری چه بوده است» (قاضی مرادی، ۱۳۶۰: ۱۰۷). در واقع نمی‌توان اثر هنری را به کلی محصول فعالیت ذهنی نویسنده و منتزع از شرایط اجتماعی زمانه او دانست. اگر شاخه‌هایی از مفاهیم تئوریک هنر همچون دیدگاه «هنر برای هنر»، را که اثر و متن را محصول خواست و اراده نویسنده برای آفرینش می‌دانند، از این سو یا دیدگاه رولان بارت را که معتقد است نویسنده با گذاشتن نقطه پایان اثر، پیوستگی خود را به کلی با آن متن از دست می‌دهد، از سوی دیگر، به عنوان استثناء در نظر بگیریم، اغلب ساحت‌های عملی و تئوریک هنر و به تبع آن ادبیات، اثر هنری را فارغ از پیوند آن با زمانه خالق آن و نیز شرایط اجتماعی و سیاسی معاصر او فاقد معنا می‌دانند.

نیما یوشیج در زمستان سال ۱۳۳۰ مرغ آمین را سرود؛ «سرایش این اثر همزمان است با اوج‌گیری جنبش ملی ایران به سرپرستی دکتر مصدق و کوتاه کردن دست انگلستان از منابع نفتی ایران» (حسینی، ۱۴۰۲: ۱۸۳). از همین رو با آن که نیما در ابتدای شعر، مرغ آمین را دردآلودی آواره مانده نامیده و این سرزمین را بیدادخانه خوانده است، بارقه‌های روشن امید به تغییر را در گفتگوهای او با مردم می‌توان دید. در سال ۱۳۳۰ شرایط جامعه، آشوب‌زده و بحرانی است و زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به تدریج فراهم شده است. از سوی دیگر تمایلات چپ‌گرایانه نیما با وجود

ردّ و انکار آن‌ها در کتاب «یادداشت‌های روزانه»، در برخی از اشعار و نوشته‌های او قابل بررسی و پیگیری است. حال با چنین شرایط و با چنین دیدگاهی به طبقات اجتماعی، اهمیت کار و زندگی طبقات فرودین اجتماع، شعری به نام مرغ آمین خلق می‌شود. این اثر در واقع آیینۀ تمام‌نمای رنج و اندوه مردمی است که از استبداد جهانخواره به زعم نیما، به تنگ آمده‌اند و به دنبال یافتن ملجأ و مأوایی تازه‌اند که فریاد رسای عدالت‌خواهی آن‌ها را بشنود و صبح امید را به مساوات میان مردمان این جامعه تقسیم کند.

پس از مرغ آمینِ نیما، سیاوش کسرایی در سال ۱۳۳۸ دست به بازآفرینی اسطورهٔ آرش کمانگیر زد. علاوه بر کسرایی کسانی دیگر همچون نادر ابراهیمی با دیدگاه اگزیستانسیالیستی و بهرام بیضایی با گفتمانی ناسیونالیستی به بازآفرینی این اسطوره پرداخته‌اند، اما «معروف‌ترین بازآفرینی این اسطوره، منظومۀ آرش کمانگیر سیاوش کسرایی است. کسرایی که عضو حزب تودهٔ ایران بود این اسطوره را با اندیشهٔ مارکسیستی تطبیق داده، آن را به گونه‌ای پایان می‌دهد که شکل اولیهٔ اسطوره تا حد زیادی تغییر می‌یابد و با میدان ادبی مارکسیستی هماهنگ می‌شود» (روایانی و حاتمی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۶۸).

آرش کمانگیرِ سیاوش کسرایی برخلاف مرغ آمینِ نیما که در ساختاری سمبولیک و سراسر نمادپردازی پدید می‌آید، اثری است حماسی. حال پرسش این است که چگونه کسرایی توانسته است اثری حماسی را با دیدگاه‌های مارکسیستی خود، هم شکل و همراه نماید. نخست آن که مارکسیست‌ها، نظریۀ خود را جهان‌شمول می‌دانند، اما کسرایی به سرودن یک حماسۀ ملی همت گمارده است، از دیگر سو، مارکسیسم، فلسفۀ «پرولتاریا» یا طبقۀ کارگر است حال آن که حماسه، برآمده از فرهنگ اشرافی جوامع فئودالی است. در پاسخ باید گفت که کسرایی ابتدا حماسۀ خود را ایرانی‌زده و ملی نموده و از سوی دیگر به جای تمرکز محض بر «خلق» و «توده‌ها»، نه تنها قهرمانی حماسه‌ساز پرورده است، از مردم، رنج‌ها و دغدغه‌هایشان نیز گفته است و میان قهرمان و مردم او، نوعی تعامل و تعادل برقرار ساخته است.

آخرین اثر از این سه گانه، شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» (۱۳۴۲) از فروغ فرخزاد است. این شعر یکی از اشعار واپسین اثر فروغ، «ایمان بیاوریم به فصل سرد» است. در واقع ما با اثری از جمله آثار دوران پختگی نگرش و صناعت در شعر فروغ روبرو هستیم. فروغ در این شعر، از زبان دختر بچه‌ای نُه ساله سخن می‌گوید که در عین پاکی و معصومیت به تمام خواست‌ها و تمناهای مردم اجتماع خویش اشاره می‌کند. «او وعده آمدن منجی متفاوتی با منجیان گذشته را می‌دهد، کسی که روشنی، پاکی و قداست را دوباره برای ملت ایران به ارمغان خواهد آورد» (شیخ و دیگران، ۱۳۹۵: ۸۱).

برآورده شدن آرزوهای این کودک، منوط به آمدن منجی است و این منجی، خواهد آمد تا برای فقر و ویرانی و خفقان سیاسی و اجتماعی و نبود عدالت، شکلی نو و طرحی آرمانی دراندازد. «این شعر به منزله یک محصول ادبی سال‌های دهه چهل متأثر از نوعی نگاه اجتماعی شاعر است که با رعایت مصلحت‌های پس از شکست ۲۸ مرداد، تپش‌ها و هیجانات خاص عصری را که شاعر در آن می‌زیسته منعکس می‌سازد» (تحصیلی، ۱۳۸۷: ۴۴).

اشعار فروغ به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند، آثار گروه اول شامل «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» است و از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ خلق شده است. اشعار دسته دوم شامل «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» است که در میانه سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۵ سروده شده‌اند. در آثار دسته نخست، او نماینده زنی تنها و معترض است که با تموج و تلاطم احساسات زنانه و مادرانه، به قیام در برابر آداب و سنن معمول و معهود خانوادگی برمی‌خیزد، اما فروغ در قسمت دوم شاعری‌اش (پس از تولدی دیگر) در جهانی نامحدود می‌زید و نماینده زنی است همچنان تنها با سریان و جریان تخیل و تفکری جهانی در شعرهایی آزاد و با خط محتوایی که در عمق حرکت دارد و مخاطب را درگیر فضایی فلسفی و عمیق می‌کند (حقوقی، ۱۳۸۴: ۱۲-۱۱؛ ستاری و رشیدی، ۱۳۹۴: ۶۶). بررسی شکل ظهور منجی در واپسین کلمات فروغ از آن جهت که کمال پختگی او را به نمایش می‌گذارد اهمیت فراوانی داشته و تأثیر عمده‌ای

در شناخت سیر تکاملی تصویر «منجی» در شعر او دارد؛ او که پیش از این گفته بود: «نجات‌دهنده در گور خفته است»، چگونه و چرا به چنین ایمان و باوری به حضور منجی رسیده است.

بحث و تحلیل

تصویر منجی در شعر آرش کمانگیر سیاوش کسرایی، مرغ آمین نیما یوشیج و کسی که مثل هیچ کس نیست از فروغ فرخزاد ما را با ده پرسش اساسی روبرو می‌سازد که در ادامه به بحث درباره آن‌ها خواهیم پرداخت. نخست آن که شکل انتظار در منتظران منجی، منفعلانه است یا کنشگرانه؟ دیگر آن که منجی، «از مردم» و از تبار مردم است یا «برتر از مردم» و از نسلی برتر و والاتر از آن‌ها، همچون شاه یا فرستاده خداوند. پرسش سوم این است که در شعر مورد بحث، حضور قطعی منجی روایت می‌شود یا امید و ایمان به ظهور او؟ در واقع می‌خواهیم بدانیم که منجی، در درون روایت حضور دارد یا در بیرون آن و به عنوان کسی که در آینده خواهد آمد از او و حضورش سخن گفته می‌شود. پرسش چهارم درباره واسطه‌های حضور منجی است، به عبارتی می‌خواهیم بدانیم که بجز تصویر کلی از مردم جامعه و منتظران منجی، چه کسانی، کنشی مهم برای آماده کردن بستر حضور او فراهم می‌کنند. پرسش پنجم نیز درباره نوع تعاملی است که میان منجی و منتظران وجود دارد، آیا منجی، تعامل، گفتگو یا کنش مشترکی با مردمش دارد یا آن که آنقدر والا است که دایره حضور او با مردم یکی نیست و از نسلی برتر، برای نجات‌بخشی مردم برگزیده شده است، اما ششمین پرسش درباره منتظران است؛ این که از آن‌ها با عنوان مردم یاد می‌شود تحت تأثیر نگاه شاعر، خلق و طبقات فرودین جامعه‌اند که رنج و کار را متحمل می‌شوند تا قدرت‌پیشگان به نان و نوایی برسند. پرسش هفتم نیز در باب پایان این انتظار و نیز پایان شعر است، در واقع خواست و پرسش ما این است که بدانیم غایت این انتظار و سلوک چه خواهد بود؟ پرسش هشتم نیز درباره زمینه‌های نجات است. در واقع پاسخ این پرسش نشان خواهد داد که منجی، چه ابعادی (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، عقیدتی) را در زندگی منتظرانش تغییر خواهد داد. نهمین

پرسش دربارهٔ جنس دشمنان است. این که این دشمن، مرزهای سرزمینان را به عقب می‌راند و منجی قرار است سرزمینی وسیع‌تر برآید یا سرزمینان به ارمغان بیاورد، یا سرمایه‌های اجتماعی و اقتصادی مردم را به تاراج برده است. آن‌ها از نردبان رنج و کار مردم بالا رفته‌اند یا سرزمینان را تهدید به نابودی می‌نمایند. پرسش آخر نیز این است که منجی، ظهوری شگفت و فراتر از حد باورهای بشر دارد و قرار است که تمام وجوه زندگی مردم را اصلاح نماید یا آن که مبارزی است که برای بازپس‌گیری مرزها می‌جنگد. به عبارت دیگر واپسین پرسش این است که منجی، خارق‌العاده و شکست‌ناپذیر است یا آن که از جان مایه می‌گذارد چرا که از جنس جان و تن مردم خویش است.

۱) شکل انتظار؛ منفعلانه یا کنشگرانه

به طور کلی می‌توان منجی را در سه شعر مذکور، از پرنده/ مرغ آمین در شعر نیما یا انسان/ آرش کمانگیر در شعر سیاوش کسری و فرانسوا/ خداوند در شعر فروغ در تغییر دید. دربارهٔ نقش منتظران در این اشعار دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. مرغ آمین نیما از میان مردم برخاسته است؛ مردمی که منفعل نیستند و رو به مبارزه برای رهایی آورده‌اند. شکل دراماتیک اثر و نیز گفتگوی میان مرغ آمین و مردم؛ نشانی از تکاپو و کنش مردم در این عرصه است. «در یک کلام شعر مرغ آمین بیان رشد مبارزات مردم، میان رشد آگاهی‌شان و میان به عمل آوردن خواسته‌هایشان است، مردمی رو به مبارزه آورده‌اند و نیما از این مبارزه می‌گوید و از اینجاست که مرغ آمین می‌تواند بُردی بسیار وسیع و در زمان‌های گوناگون داشته باشد» (قاضی مرادی، ۱۳۶۰: ۱۰۹). در بند دوم شعر، نیما؛ مرغ آمین را نهان‌بین نهانان، گوش پنهان جهان دردمند ما و آشناپرورد می‌نامد؛ او از تبار مردم و آشنای درد و یأس آنان است؛

«می‌شناسد آن نهان‌بین نهانان (گوش پنهان جهان دردمند ما) / جور دیده مردمان را. / با صدای هر دم آمین گفتنش، آن آشناپرورد. می‌دهد پیوندشان درهم / می‌کند از یأس خسران بار آنان کم / می‌نهد نزدیک با هم، آرزوهای نهان را.» (نیما یوشیج، ۱۳۹۷: ۷۴۱).

مرغ آمین نشان از تعهد نیما به افشای دردهای مردم زمانه خود و نیز بیدار کردن خواب‌زدگان و در رنج‌ماندگان جامعه خویش است. «مرغ آمین همواره مترصد است تا مردم یک قدم در راه حق بردارند تا او با همه توان خود در همگامی با آنان قیام کند و از انزوای خویش بیرون آید» (پورنامداریان، ۱۳۹۶: ۱۴۱). حال، مردم این قدم‌ها را برداشته‌اند، فعلا نه وارد عرصه مبارزه شده‌اند و مرغ آمین به ندای رهبری خواهی و منجی طلبی آنان پاسخ آری می‌دهد.

درباره شعر آرش کمانگیر سیاوش کسرایی گروهی بر این باورند که خلق چنین قهرمانی در تضاد با دیدگاه‌های مارکسیستی نویسنده بوده است. شاکری یکتا در نقدی بر این شعر نوشته است «ظاهراً هنگام سرودن این منظومه، شاعر فراموش کرده و یا این جمله لنین را نخوانده بوده است که «انقلاب کار قهرمان نیست، اعجاز توده‌هاست» در حالی که در این منظومه، توده‌ها فقط بلدند برای قهرمانشان آه و ناله کنند» (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۷۵). در واقع این نقد نه تنها به نگاه شاعر، بلکه به وضعیت مردمی است که در بی‌عملی و انفعال به سر می‌برند. از سوی دیگر، گروهی نیز بر این باورند که مردم در روایت کسرایی، نقشی کنشگرانه و فعال دارند از جمله این نقدها مقاله رویانی و حاتمی‌نژاد است که نخستین نکته درخور توجه در روایت کسرایی را، نقش مردم می‌داند؛ زیرا مردم، آرش را به عنوان تیرانداز برمی‌گزینند و نه پادشاه. حضور مردم در سرتاسر حماسه بسیار پررنگ است در حالی که در حماسه اصلی، مردم هیچ نقشی ندارند» (رویانی و حاتمی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۷۲). مهرگان نیز آرش کسرایی را برخلاف آرش مهرداد اوستا که فرستاده سروش است، برآمده از رستاخیر مردمان می‌داند. او می‌گوید: «آرش کسرایی از درگاه امشاسپندان نیامده، از اعماق توده‌ها و از نهانی‌ترین آمال آن‌ها سرچشمه گرفته است» (مهرگان، ۱۳۶۰: ۲۳).

به نظر می‌رسد که نگاه حاکم بر دیدگاه موافقان این روایت، به صواب نزدیک‌تر باشد، از آن‌رو که آرش، قهرمانی برآمده از دل مردم است، اگر او کنش‌مند است، این مردمند که صاحب کنش و عمل‌اند، چرا که این مردم او را از میان خود برمی‌گزینند تا نه تنها از مرزها و ابعاد این سرزمین پاسداری کند، بلکه جایگاه و پایگاه پادشاه را نیز در برابر

تورانیاں مستحکم تر از پیش کند. آرش، مدافع منافع مردم خویش و شخص پادشاه و نیز سرزمین ایران است. در انتخاب آرش تموج و تلاطم سپاه ایرانیاں همچون بحری برآشفته است که مردی از تبار آزادگان را همچون صدفی از سینۀ خود بیرون می‌دهد:

«لشکر ایرانیاں در اضطرابی سخت دردآور،/ دو دو و سه سه به پیچ گرد یکدیگر؛/ کودکان بر بام،/ دختران بنشسته بر روزن،/ مادران، غمگین کنارِ در./ کم کَمک در اوج آمد پیچ پیچ خفته./ خلق، چون بحری برآشفته،/ به جوش آمد؛/ خروشان شد؛/ به موج افتاد؛/ برش بگرفت و مردی چون صدف / از سینۀ برون داد» (کسرائی، ۱۳۷۸: ۷۵-۷۴).

آرش برای آن که نشان دهد از دل خروشان این مردم و از دریای پرتلاطم جامعۀ ایران بیرون آمده است، خود را فرزند رنج و کار می‌نامد:

«منم آرش،-/ چنین آغاز کرد آن مرد با دشمن؛- / منم آرش، سپاهی مردی آزاده،/ به تنها تیر ترکش آزمون تلخ تان را اینک آماده./ مجویدم نسب،- / فرزند رنج و کار؛/ گریزان چون شهابی از شب،/ چو صبح، آماده دیدار.» (همان، ۷۶).

این اثر پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ پاسخی است به نیاز جامعه به حضور نجات بخشی که از میان توده های مردم برخاسته باشد همین امر با وجود داشتن وجه اساطیری و حماسی، چهره ای انسانی به او می بخشد.

پس از این شعر، فروغ در سال ۱۳۴۲ حدود ده سال پس از کودتای ۲۸ مرداد و در آن فضای شکست و یأس روشنفکر ایرانی به سرودن شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» می پردازد. تاریخ سرایش اثر، مهم است زیرا «نه تنها آرزوها و مطالبات در دو تاریخ متفاوت یکی نیستند، بلکه عاملیت نجات هم در تاریخ های متفاوت، یکی نیست» (صالحی و دیگران، ۱۴۰۴: ۴۵). منجی شعر فروغ هنوز نیامده و در روایت حضور ندارد، اما فروغ در قامت یک کودک، انتظار آمدن او را می کشد. در این شعر، حرفی از مردم نیست، بلکه جهان یک کودک است و آدم های دور و برش. اگر

این کودک را نمادی از همه منتظران جامعه او بدانیم، باید این امر را نیز یادآور شویم که انتظار فروغ در این شعر، انتظاری منفعلانه نیست؛ «او [در این شعر] کدهایی در اختیار ما می‌گذارد که نشان‌دهنده بسترسازی فروغ برای ظهور منجی است. چنین انتظاری می‌تواند حاصل قطعیت، یقین و باور کاملی باشد که فروغ نسبت به آمدن این نجات‌دهنده دارد» (کافی و حاتمی، ۱۴۰۱: ۱۴۴)؛

«من پله‌های پشت‌بام را جارو کرده‌ام / و شیشه‌های پنجره را هم شسته‌ام / چرا پدر فقط باید / در خواب، خواب ببیند / من پله‌های پشت‌بام را جارو کرده‌ام / و شیشه‌های پنجره را هم شسته‌ام» (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۸۵-۸۴).

فروغ در این بخش از شعر، در انتظاری پویا، جهان محدود و کودکانه خود را از آلودگی‌ها می‌زداید تا زمینه‌های آمدن این مهمان تازه را فراهم آورد.

درباره منجی شعر فروغ نیز میان منتقدان شعر او دو دیدگاه متفاوت وجود دارد، گروهی بر این باورند که منجی شعر او، فوق‌العاده، فراتر از انسان یا همان قاضی القضاات و حاجت‌الحاجات / خداوند است (شیخ و دیگران، ۱۳۹۵: ۸۴)، اما گروهی نیز معتقدند با آن که فروغ، با برخی عبارات و توصیفاتی که در شعر خود به کار برده، نجات‌دهنده‌اش را برتر از انسان‌های دیگر می‌نمایاند، اما در عین حال «او از این منجی، یک اسطوره فراواقعی ساخته است؛ اسطوره‌ای دست‌نیافتنی و ناملموس که از زندگی دور باشد. منجی فروغ هرچند با انسان‌های معمولی که در اطراف او هستند فرق دارد، ذاتاً از آن‌ها دور نیست» (کافی و حاتمی، ۱۴۰۱: ۱۴۳). به نظر می‌رسد که چه منجی شعر فروغ را خداوند بدانیم، چه انسانی برتر و چه انسانی از جنس دیگر انسان‌ها که البته مورد آخر، کمی دور از ذهن شاعر به نظر می‌رسد، آنچه اهمیت دارد، خاصیت نجات‌بخشی او و نوید دادن برای رسیدن به دنیایی آرمانی در برابر ظلم و بیداد و جهلی است که در جامعه معاصر شاعر وجود دارد.

۲) جنس منجی؛ از مردم یا برتر از مردم

قهرمان منظومه آرش کسرای، همچون مرغ آمین نیما از میان توده‌های مردم برخاسته است، اما منجی شعر فروغ، ابر انسانی است که کارهای صعب و خارق‌العاده‌ای انجام می‌دهد و گویی مسلط بر همه چیز و همه کس است. او در عالم کودکانه روایت، کارهایی فراتر از حد و حدود اختیارات یک رهبر را انجام می‌دهد، گرچه تقسیم بهداشت، صنعت، هنر، آموزش رایگان، پول نفت و ... کاری است که یک رهبر عادل برای مردم جامعه‌اش انجام می‌دهد، اما فروغ علاوه بر این‌ها از ویژگی‌هایی خارق‌عادت برای این منجی نام می‌برد؛ قد او از درخت‌های خانه معمار بلندتر، صورتش از صورت امام زمان روشن‌تر و شجاع‌تر از برادر سیدجواد است که رخت پاسبانی پوشیده و از هیچ چیز نمی‌ترسد. گرچه این‌ها بزرگ‌نمایی‌های ذهن یک کودک است، اما فروغ در ساختاری ساده و معصومانه، می‌خواسته برتری او را از زبان یک کودک نشان دهد. او می‌گوید:

«کسی می‌آید، کسی می‌آید / کسی دیگر / کسی بهتر / کسی که مثل هیچ کس نیست، مثل پدر نیست، مثل انسی نیست، مثل یحیی نیست، مثل مادر نیست / و مثل آن کسی ست که باید باشد» (فروغ، ۱۳۷۷: ۸۱).

در دو منظومه دیگر، آرش کسرای و مرغ آمین نیما، نجات‌دهنده در عین حال که خصلت‌های یک رهبر و مبارز را دارد، انسان یا نمادی از انسانی است که در پی رها کردن توده‌های محروم از چنگال حکام بیگانه قدم در راه نهاده است. از همین روست که آرش، پرسش از اصل و نسب خود را کاری عبث می‌داند و در ادامه، خود را فرزند رنج و کار می‌نامد؛ او خود را زاده این دو مؤلفه از زندگی طبقه کارگر / پرولتاریا به شمار می‌آورد. مرغ آمین نیز آنچنان گرم گفتگو با مردم است که گویی هرگز از آن‌ها جدا نبوده است. او نیز همچون آرش کسرای که فرزند رنج و کار است، آغشته به درد و آوارگی است. او رغبت خود به امور معمول زندگی و تقلا برای آب و دانه را از دست داده و دنبال روز گشایش برای مردم است:

«مرغ آمین دردآلودی است کاواره بمانده/ رفته تا آنسوی این بیدادخانه/ بازگشته رغبتش دیگر ز رنجوری نه سوی آب و دانه./ نوبت روز گشایش را/ در پی چاره بمانده» (نیما یوشیج، ۱۳۹۷: ۷۴۱).

۳) حضور قطعی یا ایمان به ظهور

روایت آرش کمانگیر کسرایی، داستان برگزیده شدن آرش و سپس تلاش و مرگ او در راه پاسداشت وطن است، به عبارت دیگر ابتدا براعت استهلالی آمده است که به ترسیم فضای سرد، خاموش و دلتنگی می‌پردازد؛ فضایی که شاعر از بیرون تا قهوه‌خانه سپری می‌کند تا بعد، روایت اصلی با نقالی آغاز گردد:

«برف می‌بارد؛/ برف می‌بارد به روی خار و خارا سنگ .../ کوه‌ها خاموش،/ دره‌ها دلتنگ،/ راه‌ها چشم انتظار کاروانی با صدای زنگ ...» (کسرایی، ۱۳۷۸: ۶۷).

با این اوصاف باید گفت که حضور قهرمان در این شعر قطعی است و او در جریان روایت حضور دارد. در مرغ آمین نیما نیز بند نخستین شعر، روایت حضور قطعی او در کنار مردم و تلاش برای یافتن روز گشایش است. در این شعر، منجی از همان آغاز، حضور دارد و تا پایان روایت و رسیدن صبح امید و آزادی با مردم می‌ماند، شکل حضور منجی در شعر کسی که مثل هیچ‌کس نیست، قدری متفاوت است؛ او در شعر حضور ندارد، اما راوی، حضور او را امری حتمی می‌داند. «او وقوع این امر را در قالب خواب کودکی نه ساله و با یاری گرفتن از اعتقادات عامیانه به تصویر می‌کشد، اعتقاد به راست بودن خواب کودک، همچنین جفت شدن مداوم کفش‌ها و زدن پلک چشم که خبر از وقوع واقعه‌ای ناگهانی و احتمالاً خوشایند را می‌دهند» (شیخ و دیگران، ۱۳۹۵: ۸۴).

۴) واسطه‌های ظهور منجی

در آرش کمانگیر کسرای، سپاهیان ایران، ابتدا دچار بهت و حیرت در برابر خواست تورانیان برای تعیین مرز می‌شوند، اما در نهایت همین سپاهیان که قطره‌ای از دریای خروشان ملت‌اند، صدفی از سینه خود بیرون می‌دهد که سپاهی مردی آزاده به نام آرش است. او مردی دلاور، اما گمنام است که به واسطه خواست سپاهیان، برای خدمتگزاری انتخاب می‌گردد؛

«لشکرِ ایرانیان در اضطرابی سخت درد آور، / دو دو و سه سه به پیچ گردِ یکدیگر؛ / ... / کم کمک در اوج آمد پیچ
پیچ خفته. / خلق چون بحری برآشفته، / به جوش آمد؛ / خروشان شد / به موج افتاد؛ / برش بگرفت و مردی چون صدف /
از سینه بیرون داد» (کسرای، ۱۳۷۸: ۷۶-۷۵).

در شعر مرغ آمین اشاره روشنی به چگونگی برگزیده شدن این منجی نمی‌شود، اما نیما به طور ضمنی اشاره می‌کند که او زاده استغاثه‌های رنجوران در شبانی دلتنگ است. به عبارت دیگر در این شعر نیز این خواست و میل مردم برای طلب منجی است که منجر به حضور او می‌شود. او با رنج خلق، آشناست، اما به این امر اکتفا نمی‌کند و می‌خواهد رنج‌شان را از زبان خودشان بشنود:

«چون نشان از آتشی در دود خاکستر / می‌دهد از روی فهم رمز درد خلق / با زبان رمز درد خود تکان در سر. / وز پی
آنکه بگیرد ناله‌های ناله‌پردازان ره در گوش / از کسان احوال می‌جوید. / چه گذشته‌ست و چه نگذشته است.
سرگذشته‌های خود را هر که با آن محرم هشیار می‌گوید. / داستان از درد می‌رانند مردم. / در خیال استجاب‌های
روزانی / مرغ آمین را بدان نامی که او را هست می‌خوانند مردم» (نیما یوشیج، ۱۳۹۷: ۷۴۳).

در شعر فروغ نیز، راوی، پدر را که از نظر او نمادی از قدرت است واسطه‌ای برای طلب منجی می‌کند. «فروغ از رخوت مردم گله می‌کند و با زبانی کودکانه و نمادین از پدرش که سرهنگ است، یعنی از تمام صاحبان قدرت می‌خواهد که شرایط ظهور منجی را هر چه سریع‌تر فراهم کنند» (شیخ و دیگران، ۱۳۹۵: ۸۱)؛

«چرا من این همه کوچک هستم. که در خیابان گم می‌شوم / چرا پدر که این همه کوچک نیست / و در خیابانها هم گم نمی‌شود / کاری نمی‌کند که آن کسی که به خواب من آمده‌ست، روز آمدنش را جلو بیاورد» (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۸۴).

۵) چگونگی تعامل منجی و منتظران

شعر آرش کمانگیر از سنت نقالی بهره برده و شکل دراماتیک آن به شناخت مخاطب از شخصیت آرش کمک شایانی می‌نماید تا نشان دهد که اصل و نسب او از کجاست و او به چه دلیل از میان سپاهیان برگزیده شده است. در واقع شکل روایت، امکان تعامل میان منجی و منتظرانش را فراهم می‌آورد. او مخاطب را پیش‌روی خود می‌بیند و برای شناساندن خود به آن‌ها می‌گوید: «منم آرش؛ / ... / درین پیکار، / در این کار، / دل خلقی است در مشتم، / امید مردمی خاموش هم پشتم» (کسرائی، ۱۳۷۸: ۷۷). آنچنان که در شعر مرغ آمین نیز «دیالوگ‌ها جانمایه شعراند و شعر در پیوند با اجزاء و تم برجسته خود جلوه‌ای سمبولیک پیدا می‌کند» (باباچاهی، ۱۳۷۷: ۷۲). به عبارت دیگر، شعر مرغ آمین پس از تصویری توصیفی در شرح موقعیت مرغ آمین، امکان گفتگو میان او و منتظرانش را فراهم می‌کند؛ گفتگویی که تا انتهای شعر ادامه می‌یابد. شاپور جورکش در نقد این شعر می‌گوید: «آنچه این شعر را به نوعی بلوغ در ساختمان بیرونی و درونی نزدیک کرده است در آمیختن تکنیک دیالوگ دراماتیک با حس غنی و مفهوم پیچیده و در عین حال وفادار ماندن به زبان گفتاری است که آن را بدل به شعری نموده که اوج غنای عاطفی با سنت نقالی و پرده‌داری پیوند می‌یابد در همان حال که رفعت دراماتیک و بصری خود را حفظ کرده است» (جورکش، ۱۳۹۰: ۱۴۳)، اما این

امر در شعر فروغ به حدیث نفسی یک طرفه تبدیل می‌شود. چون هنوز خبری از حضور منجی نیست، گرچه یقین به حضور او وجود دارد، اما راوی، شعر را برای مای مخاطب روایت می‌کند همچون حدیث نفس و واگویه‌ای درونی.

۶) جنس منتظران؛ مردم یا خلق

کسرای در شعر آرش کمانگیر، برای اعضای جامعه‌اش هم از لفظ «مردم» استفاده می‌کند، هم آن‌ها را «خلق» می‌نامد. استفاده از کلمه خلق، البته نه به تنهایی بلکه تحت تأثیر دیگر مؤلفه‌های شعر، از نگاه مارکسیستی شاعر نشأت می‌گیرد:

«خلق چون بحری برآشفته، / به جوش آمد؛» (کسرای، ۱۳۷۸: ۷۵).

«درین پیکار، / در این کار، / دلِ خلقی است در مشتم، / امید مردمی خاموش هم پشتم» (همان: ۷۷).

همین نگاه در مرغ آمین نیما نیز تکرار می‌شود. نیما در این شعر، نخست از عنوان «مردم» و «مردمان» و سپس با نام «خلق» از منتظران منجی یاد می‌کند. این امر نیز می‌تواند تحت تأثیر تمایلات پنهان نیما به مارکسیسم باشد:

«چون نشان از آتشی در دود خاکستر / می‌دهد از روی فهم رمز درد خلق / با زبان رمز درد خود تکان در سر...» (نیما یوشیج، ۱۳۹۷: ۷۴۲).

فروغ در شعر کسی که مثل هیچ‌کس نیست، از «مردم» نام می‌برد؛ او از این مردم گله دارد و با اعتراض و تکرار، بی‌عملی آن‌ها را مورد بازخواست قرار می‌دهد:

«و مردم محله کشتارگاه / که خاک باغچه‌هاشان هم خونست / و آب حوض‌هاشان هم خونست / و تخت کفش‌هاشان هم خونست / چرا کاری نمی‌کنند / چرا کاری نمی‌کنند...» (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۸۵-۸۴).

۷) چگونگی پایان انتظار و پایان شعر

آرش آنچنان که از شعر کسرایی بر می آید، در سحرگاه، سر در راه وطن می نهد، تیر در کمان می نهد و همراه با آن، جانش را فدای وطن می کند. او پیش از آغاز کار، سر به سوی آسمان می کند و با صبح و روشنی وداع می کند؛

«درود، ای واپسین صبح، ای سحر بدرود! / که با آرش تو را این آخرین دیدار خواهد بود. / به صبح راستین سوگند! / به پنهان آفتابِ مهربارِ پاک‌بین سوگند! / که آرش جانِ خود در تیر خواهد کرد، / پس آنگه بی‌درنگی خواهدش افکند» (کسرایی، ۱۳۷۸: ۷۸).

برخلاف پایان زندگی این منجی که در سحرگاه اتفاق می افتد، پایان روایت در شب است. قصه تمام شده است، کودکانی که به قصه آرش دل سپرده بودند به خواب رفته‌اند، عمو نوروز نیز خسته، به خواب رفته است و شاعر بار دیگر وارد روایت می شود و کنده‌ای هیزم در آتش‌دان می نهد:

«در برونِ کلبه می بارد. / برف می بارد به رویِ خار و خارا سنگ. / کوه‌ها خاموش، / دره‌ها دل‌تنگ. / راه‌ها چشم‌انتظارِ کاروانی با صدایِ زنگ ... / کودکانِ دیری است در خوابند، / در خواب است عمو نوروز، / می گذارم کنده‌ای هیزم در آتش‌دان. / شعله بالا می رود پُر سوز...» (همان: ۸۵).

مرغ آمین نیما نیز با صبح و روشنی به پایان می رسد؛ پیش از رسیدن صبح امید و آزادی، مرغ آمین نویدبخش آن است:

«رستگاری روی خواهد کرد / و شب تیره، بدل با صبح روشن گشت خواهد. مرغ می گوید» (نیما یوشیج، ۱۳۹۷: ۷۴۴).

در پایان شعر نیز شاعر، به عنوان روایت گر گفتگوی مرغ و مردمان این دیار می گوید:

«در بسیط خطّه آرام، می خواند خروس از دور / میشکافد جرم دیوار سحرگاهان. / وز بر آن سرد دوداندود خاموش /

هر چه، با رنگ تجلی، رنگ در پیکر می افزاید. / می گریزد شب. / صبح می آید» (همان: ۷۴۹).

راوی شعر کسی که مثل هیچ کس نیست نیز نوید می دهد که آمدن منجی، نوید نور و روشنی خواهد بود:

«و می تواند کاری کند که لامپ «الله» / که سبز بود: مثل صبح سحر سبز بود. / دوباره روی آسمان مسجد مفتاحیان /

روشن شود / آخ ... / چقدر روشنی خوبست / چقدر روشنی خوبست» (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۸۳-۸۲).

در پایان شعر نیز، در واپسین سطرها، از منجی ای می گوید که در شب آتش بازی، آسمان شهر را روشن خواهد کرد:

«کسی از آسمان توپخانه در شب آتش بازی می آید / و سفره را می اندازد...» (همان: ۸۷).

۸) زمینه های نجات

بشر همواره برای رهایی از رنج ها و ناملایمات زندگی، به دنبال منجی و فریادرسی بوده است که او را از وضعیت

فعلی خارج ساخته و به سوی وضعیتی مطلوب و آرمانی ببرد. آرش کمانگیر، منجی مردمی می شود که سرزمین خود

را در مرز فروپاشی می بینند، آن ها غمزده و دلمرده چشم به راه آمدن مردی از میان لشکریانند، سپاهی مردی که همه

هستی خود را فدای وطن می سازد؛ این مرد، کسی نیست جز آرش کمانگیر. در مرغ آمین نیز، مردمی که از ناملایمات

اجتماع خود به تنگ آمده اند، در انتظار مرغ آمین اند. این دشمنان و جهانخوارگان، چشمه های روشنی را کور کرده

و چراغ ها را که نماد روزهای روشن زندگی مردم است، خاموش کرده اند؛ مرغ آمین برای زدودن این تاریکی ها از

جهان مردم پا در میدان مبارزه می نهد و آنچنان که شعر می گوید، موفق به شکافتن جرم دیوار سحرگان و زدودن

تاریکی می شود.

فروغ نیز در شعر کسی که مثل هیچ کس نیست، «با لحنی کودکانه و به یاری ابزارهایی ساده و قابل دسترس، فقر، بی‌عدالتی‌ها، نابرابری‌ها و نبودن بهداشت و آموزش همگانی را به تصویر می‌کشد و در ضمن آن به تجمع ثروت نامشروع خرده ثروتمندها، احتکار انباردارها و گران‌فروشی حاصل از آن در آن دوره تاریخی اشاره می‌کند، و از موعود بی‌همتا می‌خواهد با آمدنش شرایط مساوی را برای همگان فراهم کند. این مفهوم به ویژه با تصویری از پهن کردن سفره و تکرار فعل قسمت کردن به روشنی تداعی می‌شود» (شیخ و دیگران، ۱۳۹۵: ۸۲). منجی فروغ در این شعر، نویددهندهٔ برابری سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است، چرا که شاعر در خواست‌هایش به همهٔ این زمینه‌ها اشاره می‌نماید.

«و سفره را می‌اندازد/ و نان را قسمت می‌کند/ و پیسی را قسمت می‌کند/ و شربت سیاه سرفه را قسمت می‌کند، و روز اسم‌نویسی را قسمت می‌کند، و نمرهٔ مریضخانه را قسمت می‌کند/ و چکمه‌های لاستیکی را قسمت می‌کند/ و سینمای فردین را قسمت می‌کند/ و درخت‌های دختر سیدجواد را قسمت می‌کند/ و هر چه را که باد کرده باشد قسمت می‌کند/ و سهم ما را هم می‌دهد/ من خواب دیده‌ام...» (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۸۸-۸۷).

۹) جنس دشمنان

دشمنان در آرش کمانگیر، تورانیان، کرکسان، بدخواهان و روسپی نامردمان نامیده می‌شوند:

«باغ‌های آرزو بی‌برگ؟/ آسمانِ اشک‌ها پُربار./ گرم‌رو آزادگان در بند؟/ روسپی نامردمان در کار...» (کسرائی، ۱۳۷۸: ۷۳).

«روزگاری بود؟/ روزگار تلخ و تاری بود./ بخت ما چون روی بدخواهان ما تیره...» (همان: ۷۱).

در مرغ آمین نیز دشمنان، جهانخواره و ایادی اویند و «دشمن دیرین انسان» نامیده می‌شوند؛ مردم از جهانخواره می‌هراسند، اما مرغ آمین از زوالش می‌گوید و دل مردم را بدین نویدها گرم می‌دارد:

«خلق می‌گویند: / - «اما آن جهانخواره / «آدمی را دشمن دیرین» جهان را خورد یکسر.» / مرغ می‌گوید: / - «در دل او آرزوی او محالش باد.» / خلق می‌گویند: / - «اما کینه‌های جنگ ایشان در پی مقصود / همچنان هر لحظه می‌کوبد به طبلش.» / مرغ می‌گوید: / - «زوالش باد!» (نیمایوشیج، ۱۳۹۷: ۷۴۴).

در شعر کسی که مثل هیچکس نیست نیز، سیدجواد/صاحب خانه و دختر او، در عالم کودکانه راوی، نمادی از حاکمان و دشمنان مردم‌اند:

«کسی می‌آید / ... / و مثل آن کسی است که باید باشد / ... / و از برادر سیدجواد هم / که رفته است و رخت پاسبانی پوشیده است نمی‌ترسد / و از خودِ خود سیدجواد هم که تمام اتاق‌های منزل ما مال اوست نمی‌ترسد / و اسمش آنچنانکه مادر / در اول نماز و در آخر نماز صدایش می‌کند / یا قاضی القضاات است / یا حاجت الحاجات است...» (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۸۲-۸۱).

۱۰) منجی یا مبارز

در آرش کمانگیر کسرای، دو راوی وجود دارد؛ شاعر، راوی نخست است و عمو نوروز راوی دوم. عمو نوروز در بخش‌هایی از روایت خود، از نیاز انسان به شعله‌ای برای برافروختن آتش زندگی می‌گوید. این شعله می‌تواند نمادی از مبارزه و حتی منجی‌ای باشد که از طریق مبارزه به نجات بخشی برخواهد خواست:

«زندگانی شعله می‌خواهد» صدا سرداد عمو نوروز / شعله‌ها را هیمة باید روشنی افروز» (کسرای، ۱۳۷۸: ۷۱).

در مرغ آمین نیما نیز، شاعر، مرغ آمین را «نشان از روز بیدار ظفرمندی» می‌داند؛ این ظفرمندی میسر نخواهد شد مگر از طریق اتحاد و مبارزه به رهبری این مرغ در قامت یک منجی. خلق در ابتدای گفتگو از پایان یافتن رنج خود و سرنگونی جهانخواره نومیدند، مرغ آمین از پس نومیدی مردم، نوید روزهای نگونسازی و زوال جهانخواره را می‌دهد، حتی از مرگ او سخن می‌گوید؛ امری که میسر نخواهد شد مگر از طریق مبارزه. بنابراین در این شعر نیز منجی، نجات‌بخشی را از طریق مبارزه محقق خواهد کرد:

«خلق می‌گویند: / - «اما کینه‌های جنگ ایشان در پی مقصود/ همچنان هر لحظه می‌کوبد به طبلش.» / مرغ می‌گوید: / -
«زوالش باد! / باد با مرگش پسین درمان/ ناخوشی آدمی خواری.» / وز پس روزان عزت‌بارشان/ باد با ننگ همین روزان
نگونساری» (نیما یوشیج، ۱۳۹۷: ۷۴۴).

در شعر کسی که مثل هیچ‌کس نیست از فروغ فرخزاد نیز، شاعر در همان ابتدای شعر با قطعیتی که از اعتقاداتی عامیانه همچون پریدن پلک و جفت شدن کفش‌ها نشأت می‌گیرد، خبر از آمدن ستاره‌ای قرمز می‌دهد که نمادی است از همان منجی موعود. فروغ به صورت پی در پی از قدرت خارق‌العاده منجی می‌گوید، اما ظاهراً خبری از مبارزه نیست. گرچه تحولاتی که راوی می‌خواهد، نه به نرمی بلکه با تغییراتی عمده در ساختار حکومت پدید خواهد آمد که بی‌شک نیازمند مبارزه، انقلاب و در نهایت، رسیدن به تحولات دلخواه راوی است. شاعر از مردم محله کشتارگاه که خاک باغچه‌ها و آب حوض‌ها و تخت کفش‌هاشان خونیست، گله دارد؛ گله از بی‌عملی. این راوی، به تنهایی راه را برای آمدن منجی فراهم می‌سازد. او پله‌های پشت‌بام را جارو کرده و شیشه‌های پنجره را شسته است. در جایی از شعر، راوی از آمدن این منجی در هیأتی شکست‌ناپذیر سخن می‌گوید. در واقع، او تلاش‌های حکومت وقت را برای تغییر، ناکام می‌داند؛

«کسی می آید/ کسی می آید/ کسی که در دلش با ماست، در نفسش با ماست، در صدایش با ماست/ کسی که آمدنش را/ نمی شود گرفت/ و دستبند زد و به زندان انداخت» (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۸۶).

نتیجه

نگاهی به سه شعر آرش کمانگیر از سیاوش کسرای، مرغ آمین از نیما یوشیج و کسی که مثل هیچکس نیست در بازه زمانی سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۲ نشان می‌دهد که هر سه شعر در پی انعکاس تصویری از یک منجی بوده‌اند. هر یک از این منجی‌ها برای اهدافی برگزیده می‌شوند و مورد طلب و خواست مردم قرار می‌گیرند. آرش کمانگیر برای حذف مرزهای ایران، مرغ آمین برای نجات ملت از چنگ جهانخواره و ایادی او و کسی که مثل هیچ‌کس نیست فروغ در پی تقسیم رفاه و آسایش اجتماعی آن‌هم به مساوات است. به عبارت دیگر هر یک از این منجیان برای پاسخ دادن به بخشی از نیازهای انسان آن‌برهه از زمان برگزیده می‌شوند. در این پژوهش، یک تقسیم‌بندی ده‌گانه ایجاد شده است که در پی پاسخ‌گویی به ده سؤال اساسی درباره منجی این سه شعر است. هر یک از این سؤالات، بخشی از خصلت‌های منجی را هدف قرار داده‌اند؛ اموری چون انتظار منفعلانه یا کنشگرانه، منجی‌ای از جنس مردم یا برتر از مردم، حضور قطعی یا ایمان به ظهور در آینده، واسطه‌های حضور منجی، تعامل منجی و منتظران، نام منتظران؛ خلق یا مردم، چگونگی پایان انتظار و پایان شعر، زمینه‌های نجات، جنس دشمنان، و سؤال درباره منجی یا مبارز بودن آن برگزیده. پاسخ این پرسش‌های ده‌گانه روایت‌گر نزدیکی شکل منجی در این سه شعر است، با وجود برخی تفاوت‌ها که از گرایش‌های سیاسی یا فکری شاعران آن‌ها نشأت می‌گیرد، در اغلب زمینه‌ها، حال و هوایی یکسان بر فضای تصویرپردازی از منجی در نگاه کسرای، نیما و فروغ وجود دارد.

منابع و مآخذ

اخلاقی، سعیده و منیره فردوسی نیا (۱۳۹۹) «اعتقاد به منجی در مسیحیت»، موعودپژوهی، سال دوم، شماره سوم، صص

۹۳-۱۰۶.

باباچاهی، علی (۱۳۷۷) گزاره‌های منفرد(بررسی انتقادی شعر امروز ایران)، تهران: نارنج.

پورنامداریان، تقی (۱۳۹۶) خانه‌ام ابريست، تهران: مرواريد.

تحصیلی، علی (۱۳۸۷) «کسی که مثل هیچ کس نیست»، فردوسی، شماره شصت و هفت و هشت، صص ۴۰-۴۴.

جلالی، عبدالزهر (۱۳۸۷) «منجی باوری در ادیان ابتدایی و ادیان توحیدی»، پیک نور، سال ششم، شماره چهارم، صص

۱۲۹-۱۴۹.

جورکش، شاپور (۱۳۹۰) بوطیقای شعر نو-نگاهی دیگر به نظریه و شعر نیما یوشیج-، تهران: ققنوس.

حسینی، سارا (۱۴۰۲) در شاخ تلاجن، تحلیل بوطیقای تصویر در شعر نیما یوشیج، کرج: اورازان.

حقوقی، محمد (۱۳۸۴) فروغ فرخزاد(شعر زمان ما)، چاپ نهم، تهران: نگاه.

رویانی، وحید و منصور حاتمی نژاد (۱۳۹۳) «آرش سیاوش کسرایی و میدان ادبی ایران»، نقد ادبی، سال هفتم، شماره

بیست و ششم، صص ۹۰-۶۷.

ستاری، رضا و صفورا سادات رشیدی (۱۳۹۴) «بررسی کهن‌الگوی منجی در شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست»

فروغ فرخزاد»، دُرّ دری(ادبیات غنایی، عرفانی)، سال پنجم، شماره پانزدهم، صص ۷۸-۶۵.

شاگری یکتا، محمدعلی (۱۳۸۶) «آسیب‌شناسی یک منظومه «مرگ قهرمان یا مرگ مخاطب»-نگاهی به آرش

کمانگیر سیاوش کسرایی-»، کتاب ماه ادبیات، شماره دهم، صص ۶۸-۷۵.

شیخ، محمد، رضا رضایی و طیه فرهادی (۱۳۹۵) «بررسی تطبیقی مفهوم «منجی» در شعر فروغ فرخزاد و نزار قبانی»،

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، سال ششم، شماره بیست و دو، صص ۷۱-۸۸.

صالحی، مصطفی، سید علیرضا ابطحی و فیض‌اله بوشاسب گوشه (۱۴۰۴) «تأملی بر مفهوم منجی‌گرایی»، جامعه‌پژوهی

فرهنگی، سال شانزدهم، شماره یک، صص ۳۱-۶۸.

فرخزاد، فروغ (۱۳۷۷)، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، چاپ دوازدهم، تهران: مروارید.

قاضی مرادی، حسن (۱۳۶۰) «با مرغ آمین»، مجله آرش، دوره پنجم، شماره پنجم، صص ۱۰۷-۱۱۳.

کافی، غلامرضا و ندا حاتمی (۱۴۰۱) «بررسی فرجام‌گرایی در شعر معاصر ایران (با تکیه بر سروده‌های احمد شاملو،

مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد و سهراب سپهری)»، پژوهش‌نامه مکتب‌های ادبی، دوره ششم، شماره هفدهم، صص

۱۶۴-۱۳۴.

کسرایی، سیاوش (۱۳۷۸) از خون سیاوش (منتخب سیزده دفتر شعر)، تهران: سخن.

محمدی‌ارانی، مریم (۱۳۸۶) «منجی‌گرایی در ادیان (زرتشت، یهود، مسیحیت)»، طلوع، سال ششم، شماره بیست و دو،

صص ۳۵-۵۲.

مهرگان، حیدر (۱۳۶۰) تهران: انتشارات حزب توده ایران.

نیما یوشیج (۱۳۹۷) مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج، گردآوری سیروس طاهباز، پاپ شانزدهم، تهران: نگاه.

Adaptation and Analysis of the Image of the "Savior" in Contemporary Poetry

(Based on Arash Kamangir, Morgh Amin, and Someone Who Is Like No One)

In human history, boredom with the current situation and the desire to achieve a desirable state have caused humans to need a savior. In different religions and sects, saviors will appear under different names, in different forms, and at different historical points, and they will strive to free humanity from suffering and adversity and lead it towards ideal conditions. In literary works, as a result of human perception of the appearance of the Savior in real life, literary works have emerged that create an image of the Savior. In contemporary Persian poetry, from the mid-1940s to the early 1950s, three poems were written and published: Arash Kamangir by Siavash Kasraei, Morgh Amin by Nima Youshij, and Someone Like No One by Forough Farrokhzad. In the present study, the three aforementioned works have been examined from ten aspects, and their similarities and differences have been examined and analyzed. The results of this study show that the poems of Arash Kamangir, Morgh Amin, and Someone Who Is Like No Other, despite the differences in the perspectives of their poets, in most cases present a consistent and identical image of the Savior.

Keywords: savior, Contemporary Persian Poetry, Siavash Kasraei, Nima Youshij, Forough Farrokhzad

